

اینجا نب را با چوب "اپوزیسیون" نرانید!

علی صدارت

در تقدیس قدرت و با عدم اعتماد به نفس خود و سایر ایرانیان، گروهی به قدرت خارجی رجوع می‌کنند و به درجات و صور مختلف آنها را در امور مملکت خود دخیل می‌نمایند و آشکار و نهان، از آنها تمنای مساعدت دارند. با اصیل دانستن قدرت و با عدم اعتماد به نفس خود و سایر ایرانیان، گروه دیگری به قدرت داخلی چشم دارند.

لازم به تذکر نیست که با رژیم ولایت فقیه، در کلیت آن مخالفم و آنرا اصلاح‌پذیر نمی‌دانم و در گذار خشونت‌زدایانه از آن تلاش می‌کنم. لازم به تذکر است که با هر رژیم که به ولایت و حاکمیت جمهور شهروندان و حقوق بشر و کرامات و منزلت‌های انسانی تجاوز می‌کند مخالف و برای استقرار و مهمتر از آن، استمرار مردمسالاری تلاش می‌کنم.

هویت هر فردی و هر هسته‌ای، بر اساس پندار و کردار و گفتار شان تعریف می‌گردد. پژواک بن‌مایه تفکر و تعقل هر فرد، در نحوه پندار و کردار و گفتار هر فرد هویدا می‌گردد. هرچه این بن‌مایه بیشتر به سمت اصیل دانستن قدرت و زور متمایل باشد، آن فرد و استعدادهايش بیشتر در تقابلهای کاهنده توازن قوا ضایع می‌گردد. هرچه میزان باور به قدرت و زور در اندیشه راهنمای هر فردی عمیق‌تر باشد، آن فرد کمتر از خود اعتماد به نفس بروز می‌دهد و بیشتر مجبور است برای هر موضوعی، به دیگران رجوع کند و الزاماً، مکررتر مجبور می‌شود که دست تکی به سوی قدرت و نمادهای آن دراز کند و سپس به توجیه‌پردازی عمل خود بپردازد. در این مسابقه دروغ‌گوئی به خود و به دیگران، دوختن کلاه‌ها واجب و لازم می‌گردد که فرد بر سر خود و دیگران بگذارد. می‌بینیم که تعداد کلاه‌های شرعی و نیز کلاه‌های روشنفکری (شاید امروزه با درجه اهمیت بسیار افزون‌تر از کلاه‌های شرعی) در این چند روز مانده به توهین و تحقیر "انتخابات" ۱۳۹۲ برای "ریاست جمهوری" فراوان هستند.

مخالفت شخصی با آقایان خامنه‌ای و یا احمدی‌نژاد و ناچیز کردن کنشهای سیاسی/اجتماعی/حقوق بشری در توازن قوا با آنها، راه به

ناکجا آباد دیکتاتوری دیگری می‌برد. صورت مساله برای یک کنشگر عاشق وطن و هموطن، هرچه حقوقمندتر شدن و مردمسالارتر شدن فرهنگ ایرانیان است و در این تلاش اول از خویش آغاز می‌کند و در این وادی، بیشتر از دیگران به خود سخت می‌گیرد. در این تلاش برای رسیدن به یک مردمسالاری پویا است و فقط به این ترتیب است که فرد ندانسته، در زمین بازی حریف و مطیع قوانین حریف، به یک بازی مجبور نمی‌شود (که ممکن است خدای ناکرده در دل بعضی ناظران، سوء تفاهم بندبازی سیاسی را ایجاد کند). یک بازی که می‌تواند یک بازی خطرناک یا یک قمار با سرنوشت خود و بقیه ایرانیان باشد.

اگر اصل بر تضاد باشد و نه عکس آن، اگر قدرت اصل و هدف باشد، برای کنش سیاسی هر روشی توجیه می‌شود. حملات شخصی جای کنش سیاسی اخلاقمند و اصولمند و حقوقمند را می‌گیرد. طرفداران آقایان رجوی و پهلوی در این امر سابقه درخشانی ندارند. صرف نظر از آنها و به مناسبت واقعه‌ای را نقل می‌کنم. در یکی از تظاهرات مقابل سازمان ملل در نیویورک به اعتراض به حضور آقای احمدی‌نژاد، زندان و قفسی را ساخته بودند و به عنوان مخالفت با آقای خامنه‌ای و ظاهرا برای مصور کردن وی در زندان توسط "اپوزیسیون" فردی با صورتک آقای خامنه‌ای در آن محبوس بود. ولی متاسفانه آن فرد دست خود را مانند دست آقای خامنه‌ای، و به تمسخر، معلول و مصدوم نمایش می‌داد. صاحب این قلم اعتراض دلسوزانه و دوستانه به این عمل کرد که در جواب گفته شد: "بالاخره دست خامنه‌ای چلاق است! آیا شما در این بحثی دارید؟! " (نقل به مضمون) در سکوت آرزو کردم که آقای خامنه‌ای مبتلا به تشمع و به تبع آن دچار ورم اسبل و سایر تظاهرات بیرونی و بالینی آن نشود وگرنه که چه صحنه نازیبائی ممکن است از "اپوزیسیون" منقوش شود!

بیماری پرستش زور و قدرت واگیر دارد. چندین دهه زندگی در رژیم ولایت فقیه و قبل از آن، رژیم ولایت شاهنشاهی، زور و خشونت را به افراد تحمیل می‌کند و این ویروس را در تفکر آنها مزمین می‌کند. مانند هر بیماری مزمین دیگر، خود بیمار و اطرافیان حتی ممکن است همیشه به وجود این بیماری توجه نداشته باشند. در تقدیس قدرت و با عدم اعتماد به نفس خود و سایر ایرانیان، گروهی به قدرت خارجی رجوع می‌کنند و به درجات و صور مختلف آنها را در امور مملکت خود دخیل می‌نمایند و آشکار و نهان، از آنها تمنای مساعدت دارند. با اصیل دانستن قدرت و با عدم اعتماد به نفس خود و سایر ایرانیان، گروه دیگری به قدرت داخلی چشم دارند. آقای رفسنجانی را قدرتی در

مقابل قدرت آقای خامنه‌ای می‌بینند و راه حل را نه در خود و سایر مردم بلکه در توازن قوا می‌بینند. توجیهاتی از قبیل "باز شدن فضای سیاسی" و یا "بهبود وضعیت معیشتی مردم" و یا "پایان دادن به بحران اتمی" و یا... را به آقای رفسنجانی و یا سایر کاندیداهای "ریاست جمهوری" نسبت می‌دهند. گروه دیگری، خود را ناتوان و جابجائی رژیم ولایت مطلقه فقیه را با رژیم ولایت مطلقه آقایان پهلوی و رجوی را به عنوان چاره بیچارگی خود تبلیغ می‌کنند. رفتن آقای احمدی‌نژاد و آمدن هرکدام از کاندیدها، دردی را دوا نمی‌کند. رفتن آقای خامنه‌ای و آمدن ولی دیگری و یا حتی آمدن یک شورای رهبری، همان آش فساد و فقر و خفقان و سرکوب را در همان کاسه برای نسل دیگری از ایرانیان میریزد و با اعمال زور و قدرت به خورد آنها می‌دهد.

یکی از موانع بزرگ همگرایی نیروهای جمهوری‌خواه، ورود در توازن قوا است. متأسفانه این کشاکش مابین نیروهای "اپوزیسیون" کم دیده نمی‌شود. طبیعتاً افرادی که به این روش باور دارند و به آن عادت کرده‌اند، نمی‌توانند در روابط درون گروهی خویش از این اعتیاد دست بشویند. هرچه میزان اعتیاد به قدرت در یک تشکیلات زیادتر باشد، ریزشها و انشعابات و انشاقات شایعتر مشهود است.

راه حل بحرانهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما در بن‌مایه تفکر و تعقل ما است. راه حل این نیست که بر ضد این و یا آن باشیم. چاره این نیست که مدام بدنبال این باشیم که با چه کسی می‌توانیم وارد کشمکش توازن قوا بشویم و به این وسیله هویت بجوئیم. موازنه وجودی، دشمنی‌ها و بهانه‌جوئی‌ها را زیاد و خشونت‌ها را افزون می‌کند. برای استقرار و استمرار دموکراسی در ایران برای رسیدن به یک مردمسالاری پویا در وطن، چاره‌ای به جز این نیست که همگی با هم تعاون کنیم و بکوشیم فرهنگ خود و هسته‌هایی که در آن فعال هستیم و فرهنگ جامعه، پیوسته حقوقمدارتر و مردمسالارتر بگردد. موازنه عدمی، میل ترکیبی افراد و هسته‌ها و جامعه را زیاد و بازده سازندگی را افزون می‌کند. در این روش زندگی، استعدادها، ابتکار و خلاقیت افراد همیشه شکوفاتر میشوند. هرچه درجه موازنه عدمی، در پندار و گفتار و کردار افراد و هسته‌ها افزایش یابد، به همان درجه و بیشتر، میزان آزادی و آزادگی و استقلال و خودانگیختگی در جامعه آنها افزون می‌گردد.

تمرینی پیوسته لازم است که در اندیشه راهنما، فاصله را از اصالت زور و قدرت پیوسته دورتر و به اصالت آزادی و استقلال نزدیکتر

کنیم. نهیب مولانا در دفتر چهارمیش را آویز [گوش کنیم:
پاره‌دوزی می‌کنی اندر دکان /// زیر این دکان تو مدفون دو کان
دو کان، یکی کان آزادی و آزادگی و دومی کان استقلال و
خودانگیتگی.

ای ز نسل پادشاه کامیار /// با خود آ! زین پاره‌دوزی ننگ دار

Sedaratmd@gmail.com

چهارشنبه بیست و دوم ماه می ۲۰۱۳

برابر با اول خرداد ۱۳۹۲

جایگاه اپوزیسیون جمهوریخواه در رابطه با "انتخابات ریاست جمهوری" در ایران

فرامرز دادور

بر اساس این نگاه است که بطور اصولی نمیتوان از سازمانهای
جمهوریخواه انتظار داشت که بغیر از دامن زدن به خواسته های عام
دمکراتیک مانند طلب آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، آزادی زندانیان
سیاسی، ممنوعیت شکنجه و اعدام، برچیدن قانون اساسی موجود و
برگزاری انتخابات آزاد برای مجلس موسسان جهت تدوین نوع نظام
سیاسی آینده، به انتخاب راهکارهای سیاسی تاکتیکی غیر مرتبط با
هدف اصلی که همان برچیدن نظام و استقرار جمهوری سکولار است اقدام
نمایند.

در شرایطی که مردم از آزادیهای دمکراتیک برای مشارکت در سرنوشت
اجتماعی/سیاسی برخوردار نیستند، اتخاذ راهکردهای واقعینانه در
قبال انتخابات پیش رو در ایران آسان نیست. در میان اپوزیسیون
آزادخواه و جمهوریخواه، از یکسو گرایش بر آن است که میبایست از
وجود هرگونه روزه و فرصت جهت پیشبرد مطالبات دمکراتیک استفاده
نمود. بر اساس این خط فکری، برای اکثریت قاطع مردم که با دنیائی

از معضلات اجتماعی (ب.م. بیکاری، فقر، نبود آزادی و امنیت مدنی) درگیر هستند، طبیعی است که در هر مقطع تعیین کننده تاریخی، آنها در وحله اول خواستار برطرف نمودن اولیه ترین موانع اجتماعی ملموس هستند. بر اساس این نگاه، قابل درک است که بخش بزرگی از توده های مردم، علیرغم نفی جمهوری اسلامی در کلیت آن، با توجه به تجربه آنها از دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی در گذشته که تا حدی تحت لوای سیاستهای معتدلتر (مسلمانانه دمکراتیک) آنها در عرصه های داخلی و خارجی، وضعیت زندگی نسبتاً قابل تحملتر بود، احتمالاً دوباره به هاشمی رفسنجانی در صورت عدم رد صلاحیت وی، رای خواهند داد. بویژه اینکه از این نقطه نظر، با رای دادن به کاندیدائی که در صورت پیروزی وی شکاف بیشتری در حکومت ایجاد میشود، زمینه های مناسبتری برای مقاومت و حرکتهای دمکراسی خواهانه ظهور خواهند نمود. بنابراین، مطرح میگردد که در این مقطع تاریخی بهتر است که جریانات جمهوریخواه در اپوزسیون نیز با این بخش قابل ملاحظه از جمعیت همراهی نموده، در حین پشتیبانی انتقادی و مشروط از رفسنجانی، مطالبات آزادیخواهانه و از جمله آزادی زندانیان سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و استقرار حقوق مدنی بر طبق موازین جهانی حقوق بشر را برجسته نماید. این نگاه در وحله اول منطقی بنظر میرسد، اما اگر به فلسفه وجودی و نقش سیاسی جمهوریخواهان در اپوزسیون ایران دقیقتر توجه شود، نمیتواند در استراتژی آنها جایی داشته باشد.

اگر این نوع موضعگیری از طرف افراد و یا سازمانهای شکل گرفته حول محور پلاتفرمهای مشخص سیاسی و الهام گرفته از بنیادهای تئوریک معینی در دستور کار باشد، قابل فهم است، چونکه بر طبق موازین اتخاذ شده برای سیاستگزاری در این بخش از فعالان در اپوزسیون که اگر در پروسه های دمکراتیک و بر فراز دیالوگها و مباحث تنگاتنگ سیاسی/اجتماعی در میان آنها تعیین گردند، انعطاف بیشتری برای بکاربری مولفه های متعدد تاریخی، فرهنگی، ایدئولوژیک و واقعیات اقتصادی/اجتماعی در نظر گرفته میشوند. سازمانهایی هستند که بر اساس اهداف دمکراتیک عام (ب.م. استقرار دمکراسی پارلمانی) و یا ایدئولوژیک (ب.م. سوسیالیسم) استراتژی مبارزاتی منعطف تری، درست یا غلط، اتخاذ میکنند که لزوماً، همواره با مبانی سیاسی آنها مطابقت نمیکند. یک نگاه سریع به تاریخ فعالیتهای اپوزسیون در ۳۴ سال گذشته گستره ای از گرایشها و تاکتیکهای گوناگون و حتی کاملاً متناقض را در صحنه سیاسی ایران نشان میدهد که پرداختن به آنها در حوصله این نوشته نیست. همینقدر میتوان گفت که، فلسفه

وجودیِ این نوع سازمان‌های عقیدتی که از انسجام ارتباطی درونی و سنت‌های ویژه‌ای در شیوه‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری برخوردار هستند، همچون راهنمای سیاسی برای آنها عمل نمیکنند. اما به‌رحال اغلب روش‌های نادرست تحت عنوان نظراتی از قبیل اینکه معیار سیاست‌گذاری میباید بر اساس گرایش عمده در رفتار سیاسی مردم و ازجمله تاکتیک حمایت از یکی از کاندیدها شکل گیرد، توجیه میگردند. امید است که فعالان آزادیخواه و دمکراسی طلب در صفوف این بخش از گروه‌ها از طریق انتقادات اصولی و با مشارکت جدی در پروسه‌های تصمیم‌گیری، آنها را به جایگاه درست در اپوزیسیون ساختارشکن هدایت نموده به انسجام جبهه‌ای حول محور استراتژی عبور از جمهوری اسلامی به نظامی متشکل از جمهوریت، سکولاریسم و پایبند به ارزش‌های جهانی حقوق بشر مدد برسانند.

اما، آنجا که به نقش جریان‌ات جمهوریخواهی بر می‌گردد، در درجه اول ارزیابی صحیح از رسالتی است که بر اساس هویت شکل گرفته آنها اعلام گردیده‌اند. بسیاری از فعالان، مستقلا و یا در حین حفظ ارتباط با دیگر سازمان‌ها، به اپوزیسیون جمهوریخواه ملحق شده‌اند. برای بخش بزرگی از آنها که از حرکتها و روش‌های کجروانه و ضد و نقیض در میان برخی از سازمان‌ها به تنگ آمده و به جریان‌ات جمهوریخواهی که دارای فلسفه عقیدتی خاصی نبوده، عمدتا در جهت ایجاد جامعه‌ای بر مبنای ساختار سیاسی دمکراتیک تلاش میکنند گرویده‌اند، دیگر قابل هضم نیست که ببینند در دوباره بر روی همان پاشنه می‌چرخد. مسئله تا اندازه‌ای فرهنگی است. برای تعدادی از کنشگران اجتماعی فرقی نمیکند که در چه طرف سیاسی و با چه هدفی فعالیت میکنند. آنها با همان ذهنیت قوام گرفته سنتی و تقریبا تغییرناپذیر، هنوز خواهان پیشبرد ایده‌ها و راهکارهای همیشگی خود، بدون توجه به اینکه تشکلهای جدید مشخصا بر اساس چه نیازهایی بوجود آمده‌اند، می‌باشند. برداشت نویسنده این خطوط از فعالیت در صفوف جمهوریخواهان، علیرغم حفظ عقاید سیاسی/اجتماعی فردی، این است که راهنمای عمل برای برنامه‌ها و حرکت‌های سیاسی همان منشور و قطعنامه‌های تهیه شده در همایش‌های آنها باشند. اگر آنها مبنای قرار گیرند، یک جریان جمهوریخواهی در جایگاهی قرار ندارد که نه فقط از دست اندرکاران رژیم بلکه حتی از کاندیدهای مستقل و مترقی (که امکان حضور آنها در زیر سایه این رژیم ناممکن است) جانبداری سیاسی نماید. البته با وقوع شرایطی دمکراتیک که حق فعالیت و کاندیداتوری برای همگان آزاد شود، برای گروه‌های جمهوریخواهی نیز رسالت خاصی باقی نمیماند، مگر اینکه آنها به سازمان‌های سیاسی متعهد به پلاتفرم‌های

مشخص جهت سازماندهی جامعه پس از انقلاب تبدیل گردند که در آن صورت با توجه به وجود بینشهای متفاوت عقیدتی در میان انبوه اعضا و همراهان، آنها نیز در سازمانهای گوناگون و در عین حال متفاوت سیاسی به فعالیت ادامه خواهند داد. اتحادهای جمهوریخواهی عمدتاً پدیده های سیاسی ماقبل از وقوع هر نوع تحول و انقلاب ساختار شکن هستند. بر اساس این نگاه است که بطور اصولی نمیتوان از سازمانهای جمهوریخواه انتظار داشت که بغیر از دامن زدن به خواسته های عام دمکراتیک مانند طلب آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، آزادی زندانیان سیاسی، ممنوعیت شکنجه و اعدام، برجیدن قانون اساسی موجود و برگزاری انتخابات آزاد برای مجلس موسسان جهت تدوین نوع نظام سیاسی آینده، به انتخاب راهکارهای سیاسی تاکتیکی غیر مرتبط با هدف اصلی که همان برجیدن نظام و استقرار جمهوری سکولار است اقدام نمایند. طرفداری رسمی از کاندیدهای متعلق به جناحهای حکومتی برای ریاست جمهوری در تناقض مستقیم با رسالت آنها قرار میگیرد. اتخاذ روشها و حرکتها سیاسی از این نوع، به جرگه احزاب که حامل پلتفرمهای متأثر از فلسفه های مشخص سیاسی/اجتماعی هستند، تعلق میگیرند و نه سازمانهای سیاسی/مدنی دمکراسی طلب و جمهوریخواه.

“انتخابات” و به صحنه آمدن محتوای گنبدیده نظام!

تقی روزه



جایگزینی و تعویض باندى با باند دیگر حاکمیت، تحت عنوان بد در برابر بدتر و موقعیت تاکتیکی و شرایط اضطراری بخشی از فرایند بازتولید حاکمیت بی شمارمی رود. موقعیتی که تمامی ندارد و همواره وجود داشته و خواهد داشت و تنها خاصیتش این است که راه را برای شکل گیری یک صف مستقل می بندد.

هر نظام وسیستمی مثل هر موجودی زنده دارای دوره تولد و رشد و پیری است. صرف نظر از این که حکومت اسلامی از همان بدو تولد موجودی واپسگرا و ناهمساز با دست آوردهای تاریخی بشر بود، اما این قانون در مورد

رژیم های نابهنگامی که قادر به تغییر خود در انطباق با نیازها و مقتضیات زمانه خود نیستند دوچندان می شود. اکنون مدت هاست که جمهوری اسلامی وارد دوره فرتوتی و سترونی کامل خود شده و بدلیل سماجت بر حفظ قوام و ماندگاری خود با تکیه بر زور و سرنیزه، تنها انگل وارگی و محتوای گنبدیده خویش را به نمایش می گذارد. "انتخابات" اخیر فرصتی است برای به نمایش درآمدن این انگل وارگی و گنبدیدگی در مقیاسی کلان و اوجی تازه. گرچه مردم همواره عوارض این گنبدیدگی را هر لحظه و هر ساعت در زندگی روزمره خود با پوست و گوشت خود لمس می کنند، اما عریان شدن آن در ابعاد کلان خود بخشی از شتاب گرفتن روند فروپاشی از درون است. تنها نگاهی به چند رویداد بخوبی ابعاد انگل وارگی را به نمایش می گذارد:

آپارتاید جنسی

الف- سخنان تمسخرآمیز محمد یزدی پیرامون نام نویسی چند زن، رسماً پرده از ابعاد تبعیض مبتنی بر جنس و شهروندی درجه دو یعنی محرومیت نصف مردم ایران از حق انتخاب شدن برمی دارد؛ او با لودگی و خرفتی بی پایان، با نقل این ضرب المثل که کسی را به ده راه نمی دادند او سراغ کدخدا رامی گرفت، به خانمی که جرئت کرده اسم نویسی کند و وعده بدهد که نیمی از کابینه اش را زنان و نیم دیگر را مردان تشکیل خواهند داد، عمق مردسالاری نفرت انگیز و نهفته در اعماق باورهای زمامداران را نشامی می دهد. سال ها بود که حکومت اسلامی سعی می کرد از صراحت دادن به معنای رجل سیاسی به عنوان یکی از معیارهای کاندیداهای ریاست جمهوری در قانون اساسی، ضمن وفاداری کامل به آن در عمل، طفره برود اما امروزه کار نظام در فاز گنبدیدگی به جایی رسیده است که از بیرون ریختن مکنونات ارتجاعی خود در برابرانظار مردم ایران و جهان ابائی ندارد!

کاندید شدن آدم کشان!

ب- اوج این گنبدیدگی را علاوه بر سخن و عملکرد کارچرخانان و کارگزاران خامنه ای که بدنبال رئیس جمهوری با زره پولادین برای جنگیدن با آسیاب های بادی است و عناصر گوش به فرمانی هم چون یزدی ها و جنتی ها و نمایندگان مجلسی که خواهان تیزتر شدن تیغ نظارت استصوابی هستند، بسهولت می توان در کیستی کاندیداها مشاهده کرد؛ این که جنایتکاران و آدم کشانی چون مصطفی پورمحمدی (از عناصر اصلی هئیت مرگ در تابستان سیاه ۶۸) و یا فلاحیان وزیر اطلاعات رفسنجانی به خود جرئت کاندیدا شدن می دهند دقیقاً در ارتباط با ورود جمهوری اسلامی به فاز انحطاط و گنبدیدگی کامل قابل توضیح است. اما آخرین شاهکار از

این نمونه عالیجناب محمد قالیباف شهردار پرطمقراق و باصطلاح مدرن است. او که این روزها سخت درسودای دست یابی به ریاست جمهوری است، و برای برکشیدن به آن، خود را نیازمند حمایت بسیجی ها و حزب الهی ها می بیند، درمستی سودای خود طی سخنانی درمحافل حزب اله، دست به خود افشاگری زده و پرده از چماقداری خود درحوادث کوی دانشگاه و گرفتن حق ورود و تیراندازی ناجا به دانشجویان و نقش خود درنگاشتن نامه اولتیماتوم به دولت خاتمی برمی دارد. گرچه او با این کارخود به نوعی خودزنی سیاسی مبادرت کرده است، اما بخوبی می داند که درفازگنبدیدگی نظام تنها با برخ کشیدن تراز بالاتری از انحطاط می توان خود را بالاکشید!

تناسب بین گنبدیدگی نظام و کاندیداها، فقط شامل ساختار اصلی قدرت و باندهای آن نیست، بلکه دامنگیراپوزیسیون قانونی و درونی نظام نیزهست. این که فردی مثل رفسنجانی که ازکارگردانان اصلی تمام کودتاها و شبه کودتاها جمهوری اسلامی دردهه های گذشته علیه رقباء بوده است، و حذف بازرگان و بنی صدر و برکشیدن خامنه ای به ولایت مطلقه، عزل و خانه نشین کردن منتظری، و نیز ترورهای اپوزیسیون در دوران ریاست جمهوری و پیش برد نسخه های بانک جهانی درحوزه اقتصادی و ازجمله تعدیل ساختاری و اشاعه فقر و سرکوب اعتراضات محرومین ازشاهکارهای اوست، و این که اکنون او با لباس فاخرناجی نظام گرفتار درچنبره بحران ها وارد صحنه انتخابات می شود، وجه دیگری ازاین فرایند انحطاط و گنبدیدگی است. امروزه پشت گرمی او فقط به کارگزاران و بخش هائی ازطبقه بورژوازی ناراضی از اوضاع نیست، بلکه به حوزه ها و روحانیت ناراضی و عصبانی از دست احمدی نژاد نیزهست. علاوه براین و مهم تر از همه، او به پشت گرمی بی قید و شرط اصلاح طلبانی که نان جنبش سبز و خالی بودن صحنه انتخابات بدلیل سرکوب را می خورند و برای او فرش قرمزپهن کرده اند نیزدلگرم است. باین ترتیب انحطاط و گنبدیدگی دامن اصلاح طلبان راهم گرفته است که این روزها با سودای بازگشت مجدد به قدرت و مشارکت در آن، شب و روز می گذرانند.

باین ترتیب رژیم چه در قالب کاندیدهای اخص خود و چه در قالب کاندیدهای اپوزیسیون درونی نظام چیزی جز انحطاط را به نمایش و رأی گیری نمی گذارد. با چنین شرایطی آیا رأی به جمهوری اسلامی رأی به انحطاط و جان بخشیدن به آن نیست؟.

اختلال در چرخه بازتولید یا مشارکت در آن؟

گرچه یکی دیگر از مشخصات نظام در فاز گنبدیدگی، بی پایگاهی و تکیه کاملش برسرنیزه وزوراست. اما نباید فراموش کرد که هیچ نظامی ولو

کاملاً سرکوب‌گرو مستبد، بدون مشارکت و حمایت مردم قادر به تداوم حیات و بازتولید خود نیست. و هرآینه اگر مردم یک کشور مصمم بشوند که جلوی چرخه بازتولید آن را درحوزه های گوناگون بگیرند، هیچ رژیم نمی تواند برسرپای خود بایستد. بی تردید یکی از مصادیق مهم بازتولید رژیم نمایشات ادواری مسخره و مضحک او بنام انتخابات و کشاندن هرچه بیشتر مردم به ورطه آن است که در آن سعی می کند با توسل به انواع ترفندها و معرکه گیری ها، و شعارهای چون حماسه سیاسی، رأی مردم را نسبت به گزینه هائی مورد نظر خود بدست بیاورد، تا با دوپینگ سیاسی و مشروعیت برآمده از آن چند صباحی به عمرننگین خود بیافزایند و بتوانند به سیاست سرکوب و تاراج ثروت جامعه ادامه دهد. و از قضا در این گونه بزنگاه ها است که اپوزیسیون درونی حاکمیت، که هویت و موجودیتی مستقل از سیستم برای خود متصور نیست، می تواند در انجام موفقیت آمیز دوپینگ سیاسی و چرخه بازتولید حاکمیت نقش بی همتائی را بازی کند. واقعیت آن است که نمایش انتخاباتی پیش رو، آزمون بزرگی است برای مردم و بویژه نسل جوان که با وجود تجربه زنده ای که در پشت سردارند، آیا حاضرخواهند شد بار دیگر تحت عناوینی چون بد و بدتر و یک مو از خرس غنیمت است، دم را غنیمت شمار و نظایر آن، و به وساطت اصلاح طلبان در چرخه بازتولید رژیم مشارکت کنند؟ جایگزینی و تعویض باندی با باند دیگر حاکمیت، تحت عنوان بد در برابر بدتر و موقعیت تاکتیکی و شرایط اضطراری بخشی از فرایند بازتولید حاکمیت بی شمار می رود. موقعیتی که تمامی ندارد و همواره وجود داشته و خواهد داشت و تنها خاصیتش این است که راه را برای شکل گیری یک صف مستقل می بندد.

۲۹-۰۲-۱۳۹۲ / ۲۰۱۳-۰۵-۱۹

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com/>

taghi_roozbeh@yahoo.com

« مصلحت نظام »



رضا اکرمی

یک نیروی سیاسی اپوزیسیون آزادبخواه نه می تواند از مشارکت خود در

انتخاباتی حرف بزند که درب آن به طور کامل بر هر غیر خودی بسته است و نه درست است مردمی را به تحریم آن فرا بخواند که به هزار و یک دلیل آلترناتیو دیگری در برابر خود نمی بینند

در کانون این دور از انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

از زمانیکه نوک کوه یخ اختلاف در روابط دستگاه دولت و «بیت رهبری» نمایان شد و جریان «انحراف» بر خانواده سیاسی اصولگرایان سایه افکند، برای هر ناظر سیاسی تحولات ایران کمابیش روشن بود که یازدهمین دور انتخابات ریاست جمهوری این بار بر محور سه قطب صاحب نفوذ در درون رژیم رقم خواهد خورد. ۱- حامیان سفت و سخت علی خامنه ای که هنوز در ساختار قدرت حرف اول را می زنند ۲- طرفداران احمدی نژاد و به اصطلاح دولتی ها و ۳- اصلاح طلبان میانه رو.

با توجه به لیست ثبت نام کنندگان یازدهمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی که دیروز انتشار یافت، چهره و صف آرائی این سه نحله فکری و سیاسی در درون رژیم اسلامی شفافیت بیشتری یافته است. هر گاه با اتفاق غیر قابل پیش بینی ای مواجه نشویم می توان احتمال داد که علی اکبر هاشمی رفسنجانی در رقابتی نه چندان ساده، پیروز این دور از انتخابات خواهد بود و نتیجه چنین انتخابی از طرف بازوی «شرعی و حقوقی» ولی فقیه یعنی «شورای نگهبان قانون اساسی» به رسمیت شناخته خواهد شد.

آنچه پایه این ارزیابی است فاصله گرفتن از هیجاناتی است که معمولاً در آستانه چنین انتخاباتی (لا اقل از ۷۶ بدین سو) به وجود می آید و تمام جناحهای حکومت، به شمول اصلاح طلبان و برخی جریانات اپوزیسیون نما در خارج از کشور و رسانه های ظاهرا بی طرف در دامن زدن بدان از مهارت کافی برخوردارند.

نظری بر لیست مشکلات و دشواریهایی که جامعه امروز ایران با آن روبروست و در اساس محصول رفتار خودکامگانی است که بیش از سه دهه بر کشور حکمرانی مطلق دارند، بیانگر این واقعیت است که اولاً: دامنه بحران امروز در حدیست که برون رفت از آن تحت هیچ شرایطی در توان باند محدود باقی مانده از دستگاه فاسد اداری، مدیریت و سیاسی رژیم که هنوز سکاندار اصلی قدرتمند نیست. ثانیاً: جنبشی که قادر باشد با اتکاء بر نیروی اجتماعی میلیونی گشایشگر روزنه ای باشد بر تحول و یا حتی اصلاحاتی عمیق در صحنه نیست و یا ابزار ضرور را برای برداشتن چنین گامی در اختیار ندارد.

و اما لیست بسیار مختصری از درد و رنج مردم ، نابسامانیها ، سر در گمی ها و بالاخره خطراتی که از ناحیه نیروهای خارج ، کشور را تهدید می کند:

- بیکاری ، گرانی و فقر که دیگر رشد آن نه به ماه و هفته بلکه در روز و ساعت رقم می خورد.

- در نیمه راه ماندن طرحی که قرار بود به «هدفمندی یارانه» منجر شود و هم اکنون از بهارش پیداست. سقوط سر سام آور قدرت خرید اقشار متوسط . و چشم انداز تیره نرسیدن مبلغ وعده داده شده به اقشار فقیر و کم درآمد ، هر گاه منبع تأمین چنین بودجه ای چنانکه ماه های گذشته دیده ایم یا بر اثر نرسیدن پول نفت به خشکد و یا در دعوای و کشکشیهای باند های قدرت «ملا خور» شود.

- افزوده شدن تحریم خرید نفت ایران و خریداران آن بر سایر تحریمهای پیشین و عدم امکان بازگشت پول صادرات محدودی که انجام می گیرد.

- بی سرانجام ماندن مذاکرات ماراتنی که بین هیئت ایرانی و ۱+۵ به نمایندگی از جانب سازمان ملل انجام می پذیرد، بر سر مناقشه هسته ای و به طور کلی بلا تکلیفی در کار این پروژ . می دانیم که نیروگاه بوشهر با بلعیدن میلیارد ها دلار هنوز قادر نیست به یک الونک ساکنان اطراف خود روشنائی بخشد و از سوی دیگر هنوز شفاف سازی پیرامون اهداف غیر نظامی آن صورت نگرفته است.

- انزوای بین المللی و غیبت کامل دیپلماسی ایران در صحنه بین المللی و فقدان ابتکار عمل در جهت گشودن باب گفتگو با قدرتهای مهم جهانی و به هراج گذاشتن منافع ملی و باج دهی به برخی کشور ها برای پر کردن خلاء پیشگفته.

- سوریه و رژیم اسد(پدر و پسر) سه دهه است که بخشی از دارائیهای مردم ایران را در قالب نفت ارزان یا مجانی و حمایتهای مالی و تسلیحاتی و .. به یغما برده اند که در کنار ایجاد سر پل ارتباط با حزب اله لبنان و سازمانهای حماس و جهاد اسلامی در فلسطین ، برای معا دلات و نفوذ منطقه ای جمهوری اسلامی متحدی نیرومند باقی بمانند. بحران همه جانبه ای که این کشور را فرا گرفته است و می رود تا به یک جدال منطقه ای تبدیل شود جنازه ایست از جمله بر سر دست حاکمین جمهوری اسلامی.

این همه و ده ها مورد دیگر که می توان بر این لیست افزود در حالی پیش روی حکومت قرار دارد که کشاکش در صفوف آنها به مرز غیر قابل کنترلی رسیده است و عتاب و خطاب رهبر نیز دیگر قادر نیست هیچ یک از طرفین دعوا را به تمکین وادار کند.

در یک چنین بازی پاتی به نظر می رسد انتخاب زیادی پیش روی هیچ یک از طرفین این بازی شطرنج که مردم باشند یا غالب و مغلوب حاکمیت و یا اپوزیسیون آن وجود ندارد. و باز به نظر می رسد بر یک چنین زمینه و شرایطی انتخاب بین بد و بد تر این بار نه فقط دامن مردم و نیروهای منتقد و مخالف رژیم بلکه ، صاحبین قدرت را هم گرفته است.

یک لحظه چشم ها را بر هم بگذاریم و ببینیم در شرایط حذفی کاندیدای مورد حمایت احمدی نژاد و اصلاح طلبان میانه رو علی خامنه ای و بیت او چه چیزی در چنته دارند تا به مردم معرفی کنند تا نه تنها با مقاومت و احیانا جنبش مردم به تنگ آمده مواجه نشوند بلکه تنور انتخابات را هم گرم نگه دارند و «حماسه سیاسی» مورد ادعای خامنه ای به افکار عمومی بین المللی فروخته شود.

بنا بر آنچه گفته شد اگر به قول معروف تنها به قاضی نرفته باشم (آنهم در شرایطی که همه زنگ ها برای قهرمان سازی و فدا کارنمائی رفسنجانی به صدا در آمده است) حضور علی اکبر هاشمی رفسنجانی در انتخابات یازدهمین دور ریاست جمهوری انتخاب بین بد و بد تر (مثلا محمد خاتمی یا شورشهای مرد می) آقای خامنه ایست در مواجهه با مشکلات پیش گفته و تحت فشار و مشاوره های عقلای این قوم در جبهه محافظه کاران سنتی ، بازار و صاحبان سرمایه .

و اما سپردن امور اجرائی کشور با مختصاتی که از آن نام بردم به دست «رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام» آیا با واکنش افراطیون بیت رهبری ، سپاه ، بسیج و چاپلوسانی که با فحاشی به او نردبان ترقی در رده های سیاسی ، نظامی و تبلیغاتی و رسانه ای «نظام» را پیموده اند مواجه می شود یا خیر ؟ سئوالی است فعلا بی جواب . اما به نظر می رسد نه خامنه ای هنوز نا توان از ساکت کردن آنهاست و نه هاشمی قرار است به این گروه ها چنگ و دندان نشان دهد .

چون این روز ها بسیار می خوانیم و می شنویم از صحنه های مهیج آخرین لحظات تصمیم گیری رفسنجانی جهت ثبت نام در وزارت کشور باز هم مایلیم ریسک نمایم و بگویم این تصمیم از مدتها پیش (دسته کم از

زمانیکه آقای خاتمی ختم حضور خود را اعلام داشته بود) گرفته شده بود و اساس آن نه تمایل شخصی وی در قبول این مسئولیت با کفایت سنی که دارد، بلکه تعهد بی تردید او در حفظ این نظام و البته با دغدغه های خاص او که همیشه بر کلیت اجزاء آن می چرخیده است و هر گاه یکی از کفه های این ترازو به نفع دیگری سنگینی کرده است همواره این او بوده است که آب رفته را به جوی بازگردانده است.

با چنین فرضی شاید بتوان به برخی فرضیات دیگر نیز اشاره داشت.

از امروز همانطور که دیدیم جناح اصلاح طلب، میانه رو و بخشی از محافظه کاران و البته مجمع روحانیون مبارز و برخی دیگر از روحانیون سر شناس از وی حمایت خواهند کرد. و طبعاً در شرایط پیروزی احتمالی اجزاء تشکیل دهنده دولت «آشتی ملی ای» خواهند بود که خود پیشتر مطالبه کرده بود.

مردم در این انتخابات حضور حد اکثری نخواهند داشت اما بدلیل گوناگون به پای صندوقهای رأی خواهند رفت و اگر چه انتظار آفرینش «حماسه سیاسی» رهبر متحقق نخواهد شد اما بیش از نیمی از واجدین شرایط شناسنامه های خود را مهور خواهند کرد.

می توان حدس زد این بار نیز بخش مسلط قدرت تمام تلاش خود را بکار خواهد برد تا کاندیدای مطلوب خود که احتمالاً سعید جلیلی خواهد بود را از صندوق رأی بیرون بیاورد، اما دقیقاً به همین دلیل با اقبال رأی دهندگان مواجه نخواهد شد و او تنها بر آراء سازماندهی شده و یا به اصطلاح خودشان مهندسی شده باید حساب کند. که این نیز در مقایسه با انتخابات سال ۸۸ از شانس کمتری برخوردار است.

با چنین فرضی می توان انتظار داشت که رقیب واقعی هاشمی چون ۸ سال پیش از خانواده «کوخ نشین عدالت ورز و مهر پرور» احمدی نژاد بیرون خواهد آمد که اسفندیدار رحیم مشائی باشد یا جانشین وی در شرایط احتمالی رد صلاحیت اش.

در میان نیروهای اپوزیسیون البته وضع به گونه ای دیگر خواهد بود. هر گاه از آن دسته از جریانات بگذریم که نسخه اشان از پیش پیچیده شده است و فارغ از تمامی کنشها و واکنشهای درونی این سیستم رفتار متفاوت مردم در یک دهه گذشته، روز شمار سرنگونی کلیت آن بوده اند، مابقی نیز از اتخاذ تاکتیک کمابیش واحد باز مانده اند و گاهی در هر یک از این بزنگاه های انتخاباتی باز هم آسیب دیده اند و نیرو از دست داده اند.

در وضعیت کنونی هر گاه این نیرو بتواند صدای اعتراض خود را نسبت به انتخاباتی که همچنان فاقد حداقلهای لازم، مبتنی بر معیارهای به رسمیت شناخته شده در مجامع بین المللی است به گوش مردم ایران و جهان برساند و تلاش نماید نه تنها صدای اعتراض، بلکه شرایط یک انتخابات آزاد و دمکراتیک را ترسیم نماید و طبعاً حضور و دعوت به حضور دیگران را به چنین شرایطی مشروط نماید به سهم خود ناظر بی طرف این جدال نا برابر نخواهد بود.

در انتها با توجه به همه آنچه گفته شد به نظر می رسد در تعادل موجود قوا یا بهتر است گفته شود در ناعادلی موجود قوا و امکانات و با احتساب شرایط خطیری که کشور ما در این برهه زمانی در داخل و خارج با آن رو بروست، یک نیروی سیاسی اپوزسیون آزادیخواه نه می تواند از مشارکت خود در انتخاباتی حرف بزند که درب آن به طور کامل بر هر غیر خودی بسته است و نه درست است مردمی را به تحریم آن فرا بخواند که به هزار و یک دلیل آلترناتیو دیگری در برابر خود نمی بینند (منظور مردم مخالف و منتقد است) و برای اینکه بیش از این خانه خراب نشوند احتمالاً دستکش بدست خواهند کرد و این باربرگه رأی خود را به مسلخ «شورای تشخیص مصلحت نظام» خواهند برد.

۱۴/۰۵/۲۰۱۳

Akrami_r@yahoo.com

جریان‌ات سیاسی- مذهبی شیعه مسلک، رابطه دین با دولت و انتخابات آزاد



اکبر سیف

حقیقت این است که خواست جدائی دو نهاد دین و دولت از یکدیگر هرچه بیشتر در جامعه ایران مطرح گشته و می رود که به خواستی همگانی بدل گردد. اغراق نیست اگر گفته شود جدائی این دو نهاد، به پیش

شرط هرگونه تحول دموکراتیکی در ایران امروز بدل گردیده است. این روند، روندی است ناگزیر، و چه بسا درمسیری پیچیده و بغرنج پیش خواهد رفت.

مضحکه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران سال ۹۲، درعین حال فرصتی است تا همه جریان‌های سیاسی، به تناسب امکانات، با جامعه و بایکدیگر حرف بزنند و مواضع خویش را درباره این به اصطلاح انتخابات و نیز دیگر مسائل جامعه ابراز دارند. انتخابات در نظام دینی هیچ شباهتی با انتخابات در نظام های دیگر جهان، ندارد! و این انتخابات حتی در مقایسه با انتخابات های غیر دموکراتیک گذشته رژیم، متفاوت بوده و مردم که می گذرد مضحک تر گشته و اوج تحجر، درماندگی و سرگشتگی سران حکومتی که مملکت را داغان و در سراشیب سقوط و تباهی قرار داده اند، را آشکارتر می سازد. در انتخاباتی که بخشی از سران رژیم حتی وفادارترین هایش به نظام، یعنی رفسنجانی و خاتمی، پس از اینهمه مذاکرات پشت پرده و راه انداختن کاروان درخواست های ملت‌مسانه از سوی مریدانشان، با اما و اگر کردن های مکرر و از ترس نگذشتن از فیلتر شورای نگهبان و در حاشیه قرار گرفتن با زهم بیشتر، کاندیداتوری خود را رامشروط به موافقت رهبر می کنند، تکلیف بقیه شهروندان روشن است! به همین خاطر هم جامعه توجه چندانی به سناریوهای انتخاباتی بیت رهبری و دیگر باندهای مافیائی قدرت ندارد و اذهان بیشتر متوجه مشکلات کمر شکن زندگی، چرایی بروز این وضعیت و چگونگی رهایی کشور از این مصیبت تاریخی که برگرده کشور و جامعه افتاده است، سوق پیدا کرده است. در همین ارتباط بدنیت مواضع جریان‌های مختلف، بخصوص آنان که کماکان هویت سیاسی خود را با تعلق خاطر به مذهب شیعه تعریف می کنند، پیرامون دو مسئله مهم سیاسی جامعه ایران، انتخابات آزاد و جدائی دین از دولت، مورد و بررسی قرار گیرد. اما چرا این دو مسئله؟

چون این دو مسئله از مهم ترین مسائل سیاسی جامعه ایران بوده و از اهمیت استراتژیک در تدوین پروژه سیاسی برای ایران و آینده آن برخوردار می باشند. این نه یک بحث نظری صرف، که موضوعی اتفاقاً سیاسی است و در ایران امروز، ما با زاء معینی هم داریم. به همین دلیل، همه جریان‌های سیاسی ایران، نسبت به این دو مسئله، باید موضع روشن و شفاف داشته باشند؛ بطور روشن بگویند که در ایران امروز، با این تجربه سی و چند ساله ای که از حکومت دینی شیعه مذهب در برابر همگان قرار دارد، از این دو مسئله چی می فهمند؟ چه انتقاداتی به وضع موجود از این لحاظ دارند؟ و چه چیزی را می خواهند جایگزین آن سازند؟ در این زمینه، تا آنجا که به نظری فقیه و پیروانش نسبت به این مسائل

مربوط می شود، به اندازه کافی نوشته و گفته شده است. ضمن اینکه همین مضحکه انتخابات، واقعیت نظام ج ا و عملکرد سی و چند ساله آن، که جامعه ایران را در مسیر چند پارگی و درآستانه فروپاشی قرار داده است، خود گویای مسئله است! ولی فقیه و رهروان او، همچون خمینی، با به بازی گرفتن دین و مذهب مردم و دستاویز قدرت قرار دادن آن، برآنند که نظریه این که اکثریت مردم ایران شیعه مذهب بوده اند، پس ایشان می توانند در کادر قانون اساسی دستپخت مجلس خبرگان، به هر شیوه ای که تشخیص می دهند مملکت را اداره کنند! اینان، در توجیه آمال جاه طلبانه و عقب مانده خویش، برای مذهب تشیع دوازده امامی و پیروان آن رسالتی خاص در امر سیاست قائل می گردند، خود را متمایز از دیگر اهالی دگراندیش این سرزمین می پندارند و جاهلانه ادعای نجات بشریت سومی دهند! این مطامین، همان چیزهائی هستند که تحت عنوان «ولایت فقیه» تنظیم و در قانون اساسی رژیم گنجانده شد است. اینان اگر بتوانند، حاضرند بسان گذشته های تاریخی دور، به همان ترتیب که پیشینیانشان در حق زرتشتی ها و سنی مذهب ها و بهائی ها و دیگر دگراندیشان و مخالفین سیاسی و عقیدتیشان کردند، اینان نیز بازور و سرکوب و کشتار، عرصه را بردگراندیشان تنگ تر نموده و بمراتب گسترده تر و وسیع تر از آنچه تاکنون کرده اند، آنان را راهی زندان و تبعید و مهاجرت اجباری کنند.

اما آنچه که مربوط به جریانات سیاسی شیعه مذهب، اعم از طرفدار اصلاح نظام تا برانداز، می شود داستان متفاوت است. اگر از مجاهدین خلق، که خود بحث جداگانه ای می طلبد صرف نظر کنیم، این جریانات طیف گسترده و متنوعی را تشکیل می دهند: از اصلاح طلبان مذهبی طرفدار اصلاح نظام، که در جریان تحولات سالهای اخیر با هم به گرایشات تازه تری تقسیم شده اند و بعضا در جهت رادیکالیسم سیر نمود ه اند و مایلند خود را اصلاح گرا، جامعه محور، ملی-مذهبی، روشنفکران نواندیش، نواندیشان دینی نامگذاری کنند تا مجامع اسلامی ایرانیان و طرفداران انقلاب اسلامی و... حقیقت این است که این مجموعه، با وجود آنکه پس از انقلاب بهمن ماه، در یکی از بدترین دوران حیات تاریخی کشورمان نقشی مهم در شکل گیری نظام جمهوری اسلامی داشته اند اما در جریان تحولات بعدی، از جمهوری اسلامی در هیئت کنونی آن، هم از نظر سیاسی و هم از لحاظ نحوه تلفیق دین و دولت فاصله گرفته اند و بعضا حتی تا مرحله اعلام پذیرش جدائی دین از دولت هم پیش رفته اند.

پرواضح است که بروز این تحولات فکری و سیاسی و این فاصله گیری ها از نظام ج ا، عاملی است مثبت و در حد خود موجب رشد و گسترش آگاهی ها و تقویت جنبش دموکراتیک مردم شده است. در پی همه این تحولات، راه

دیالوگ و گفت و گوی دوستانه و انتقادی میان بخش هایی از اپوزیسیون هموارگشته و روبه رشد گذاشته است. اماروی دیگر این مسئله همانا کنده نشدن تام و تمام اغلب این جریانات از جزم اندیشی و بینش سیاسی تئوکراتیک است؛ گویا تعلق خاطر مثلاً اکثر شهروندان ایران به مذهب شیعه در این یا آن دوره، بایدامتیازات خاصی برای پیروان آن در زمینه قدرت سیاسی در برداشته باشد؛ گویا شیعه مذهب ان رسالتی خاص در زمینه نجات جامعه و اداره آن برعهده دارند؛ گویا که موقعیت شیعه مذهب ان نسبت به پیروان مذهب ها و مسلک ها و فرقه های مختلف مذهبی و دینی دیگر و نیز بی دینان، برتر است! و اینان باید از حقوق استثنائی در نظام سیاسی- حقوقی کشور برخوردار باشند. چنین است که حتی آنان که به اعلام پذیرش جدائی دونهاد دین و دولت از یکدیگر رسیده اند، کمتر به جستجو و بیان مصادیق این جدائی در سطح جامعه می پردازند، کمتر به صراحت لزوم بی طرفی دولت و حکومت در قبال این یا آن دین را پیش می کشند و کمتر لزوم متاثر نشدن قوای سه گانه کشور و نظام آموزش و تعلیم و تربیت از دین بخصوصی را نتیجه می گیرند. بنا به این مسائل است که می توان گفت که یک پای اغلب این جریانات کماکان و به اشکال گفته و ناگفته در حکومت دینی، اگرچه در شکل تلطیف شده تری، قرار دارد. و همه تجارب نشان داده است که آنجا که پای طرفداری از حکومت دینی و مسلکی، به این یا آن صورت، به میان آید، بناگزیراه بر تبعیض و نابرابر حقوقی همواری گردد و نظام متکی بر تبعیض و نابرابر حقوقی هم، برای حفظ خودالزاما به سرکوب معترضین و مخالفین پناه می برد.

در توضیح این مسئله تا آنجا که به اصلاح طلبان مذهبی درون نظام مربوط می شود قضیه روشن است. انتقادات اینان به وضع موجود، نه به اصل دینی بودن حکومت، نه به وجود دین رسمی شیعه دوازده امامی، و نه به سیطره فقه شیعه بر قوای مقننه و مجریه و قضائیه و بر نظام آموزشی و تعلیم و تربیت و در واقع بر کلیه شئونات جامعه و... نمی باشد. بدین ترتیب در نظام اندیشگی همه این طیف های اصلاح طلب، تبعیض میان شهروندان بر مبنای اعتقادات مذهبی و دینی و مسلکی و سپس گسترش آن در سایر زمینه ها، اصل است؛ بدیهی است که حراست از چنین نظامی هم، بویژه در جهان معاصر و گسترش روزافزون ارتباطات و آگاهی ها، جز از طریق تکیه بر قوای انتظامی و سرکوب مخالفین میسر نمی باشد. انتقادات اصلاح طلبان به وضع موجود، از موضع حفظ نظام، و در حد انتقاد از ندانم کاری ها و سوءمدیریت ها، انتقاد از ولی فقیه، شورای نگهبان، نظارت استصوابی و در رادیکالترین حالت طرح لزوم تغییر قانون اساسی و مثلاً حذف موادی از آن می باشد. انتخابات آزاد از نظر اینان در چنین کادری مفهوم می یابد! بی جهت نیست که انتخابات

آزاد، والزامات دموکراتیک آن ، نظیر آزادی کامل همه احزاب و تشکل ها و رسا نه ها و امکان شرکت برابر حقوق همه شهروندان فارغ از تمایزات دینی- عقیدتی و سیاسی و غیر آن، تحت نظارت نهاد های معتبر بین المللی، در ادبیات سیاسی اینها هیچ جایی ندارد. برای اینان، اصل سهم شدن در قدرت سیاسی و برخورداری از امکانات آن است. به همین دلیل آنجا که از انتخابات آزاد و اخیراً «انتخابات مناسب» سخن می گویند منظور انتخاباتیست که خود حق شرکت در آن را داشته باشند! به عنوان مثال وقتی اینان از برگزاری انتخابات آزاد ریاست جمهوری سخن می گویند برایشان اصل است که کاندیدا ها باید الزاماً پیرو شیعه دوازده امامی، پایبند به قانون اساسی نظام و بالاخص اصل ولایت فقیه، باشند. یعنی، صرف شیعه مذهب نبودن شهروندان، آنان را به شهروند درجه دو سوق می دهد و سبب محرومیت از کاندیدتوری می شود. بخصوص اگر این شهروندان بی دین، بهائی و یهودی باشند! در یک چنین مجموعه ایست که گاه نحوه برخورد بخش هایی از این اصلاح طلبان شباهت به روش برخورد مصلحان دینی ای پیدامی کند که دغدغه اصلی آنها رانجات مذهب و مسلک، و نه چیز دیگر، تشکیل می دهد!

اما سایر جریانات سیاسی شیعه مذهب با این مسائل چه برخوردی دارند؟ مرزبندی ایشان با اصلاح طلبان مذهبی پیشگفته در این موارد چگونه است و کجا به نقد آنان در این موارد اقدام کرده اند و اساساً زاویه نقدشان به چه قرار است؟

در این موارد همانطور که گفته شد این جریانات همگام با تحولات سیاسی جامعه، تجربه تلخ بیش از سه دهه استقرار آگاهی ها و گسترش گفتمان دموکراتیک دچار تحول گشته اند و مفاهیم مربوط به اندیشه سیاسی مدرن و اشکال دموکراتیک اداره امور جامعه در ادبیات سیاسی اینان راه یافته است. و از این لحاظ بعضاً تا حد دفاع از جدائی دین از دولت و حقوق بشرو... پیش رفته اند. اما آنجا که به جستجوی مصادیق آنها در جامعه ایران و ارائه راهکارها و مکانیسم های مشخص بمنظور تحقق آنها بر می گردد، اغلب محافظه کارانه برخورد می کنند. اینان، گاه فراموش می کنند که بحث برسر جدایی دین و دولت یا انتخابات آزاد نه در خلاء که در جامعه مشخصی به نام ایران است؛ در این جامعه بیش از سی سال است که حکومت دینی شیعه مذهب مستقر است. در این مملکت علاوه بر شیعه مذهب، پیروان ادیان و مذاهب دیگری نیز بی دینان وجود دارند. دین مربوط به حوزه خصوصی و دولت و حکومت مربوط به حوزه عمومی است؛ امر همگان، بمثابه شهروندان برابر حقوق، است. دولت و حکومت در یک نظام دموکراتیک و عاری از تبعیض میان شهروندان، باید نسبت به ادیان

موضع بی طرفی داشته باشد. قوای سه گانه کشور و نظام آموزشی و همه نهاد های حکومتی باید آشکارا فارغ از نفوذ این یا آن دین کارکرد داشته باشند. طرفداران همه مذاهب و ادیان به یکسان حق دارند مراسم و مناسک خویش را، به شکل فردی و جمعی، مطابق قانون به انجام رسانند. آزادی ادیان و آزادی تغییر دین و مذهب باید از سوی دولت تامین گردد، یعنی یک شیعه مذهب می تواند تحت تاثیر تبلیغات آزادانه و قانونی مثلا جامعه بهائی و جامعه مسیحی دین خود را تغییر دهد. در همه انتخابات و در تعیین همه مقامات و مسئولین نظام، همه شهروندان اعم از اینکه شیعه باشند یا سنی، بهائی یا یهودی یا... می توانند آزادانه کاندیدا شده یا به کاندیدای مورد نظر خویش رای دهند. و این همه، برخلاف برخی تصورات عامیانه، به مفهوم ضدیت با دین مردم نیست؛ مردمان حق دارند دین خود را داشته باشند و در پناه آن زندگی خصوصی خود را سازمان دهند؛ حرمت دین مردمان را به یکسان باید پاس داشت و اجازه نداد که مذهب و دین آنان، بسان قرون وسطی، بازیچه دست قدرت طلبان و مال اندوزان و زورگویان گردد.

اینکه سی یا چهل سال پیش اکثر مردم ایران شیعه مذهب بوده اند یا امروز هم به صورتی دیگر شیعه مذهب هستند، تغییری در این مباحث ایجاد نمی کند. اکثریت مردم ما، مثل هر کشور دیگری، دیروز تاریخی پیرو یک دین بوده اند، امروز طرفدار دین دیگری هستند، در آینده ای دورتر نیز می توانند به دین دیگری گرایش پیدا کنند و یا اساسا بی دین شوند. این که اکثر مردم پیرو این یا آن دین باشند، در برگیرنده هیچ امتیاز خاصی برای پیروان آن دین در حوزه عمومی، بویژه قدرت سیاسی، نمی باشد. یک جریان سیاسی بواقع دموکرات، آزادیخواه و طرفدار حقوق بشر، باید بروشنی مواضع خویش را بطور علنی و بدون اما و اگر، درباره همه این مسائل، فارغ از مناقشات آمار و ارقامی درباره تعداد پیروان این یا آن دین و مسلک، ابراز دارد. نمی توان به صرف داشتن ریشه و تبار مشترک با اصلاح طلبان مذهبی یا بخاطر همراهی با عقب مانده ترین تمایلات باقی مانده در سطح جامعه، تحت عنوان «سیاست ورزی» و نظایر آن، نسبت به این مسائل مهم و حیاتی، آنهم پس از این همه فجایع، مبهم برخورد کرد و «تقیه» پیشه کرد و از اظهار نظر صریح طفره رفت. آری، دموکراسی و حقوق بشر و جمهور مردم فقط کلمه نیستند، الزامات خاص خود را، آنهم در جامعه ای نظیر ایران با این حکومت دینی و متکی بر تبعیض میان شهروندان در تمامی زمینه ها و با این سابقه تاریخی استبداد و خودکامگی و سرکوب، دارند.

در همه این موارد، اتفاقا جریانات سیاسی-مذهبی ای که

از استقرار دموکراسی و حقوق بشر و جدائی دین و دولت در ایران طرفداری می کنند، همچون جریان‌های سیاسی دیگر، وظایف دشواری برعهده دارند. تاریخ ایران، از زمان‌های دور و دراز، از مقطع حمله اعراب به ایران، و سپس در دوره صفویه و قاجاریه و بالاخره طی سی و چند ساله اخیر، از جمله بازرتشتی کشی، جنگ سنی و شیعه، انواع منازعات فرقه‌ای، بهائی کشی، کشتاری دینان و راه انداختن موج سرکوب و تبعید و مهاجرت میلیونی اینان و همه دگراندیشان رقم می خورد. زندگی صلح آمیز میان پیروان مذاهب و ادیان مختلف و برقراری دیالوگ و گفت و گوی دوستانه میان نمایندگان آنها، در فضائی باز و دموکراتیک، از جمله الزامات زندگی در جامعه امروزی و قرن بیست و یکمی می باشد. آن بخش از جریان‌های سیاسی شیعه مذهبی که در جریان بازخوانی تاریخ گذشته به مواضع دموکراتیک دست یافته اند، درست این است که بمراتب بیش از گذشته به نقد تلفیق دین و دولت در ایران، نشان دادن مصادیق جدائی این دین و نهاد و ارائه راهکارهای روشن در این زمینه بس حیاتی برای پیشرفت و توسعه جامعه همت گمارند. لازم و فاداری به این مواضع دموکراتیک ایجاب می کند که این جریان‌ها به روشنی اعلان دارند که تعلق خاطر به مذهب شیعه دوازده امامی، متضمن هیچ امتیاز خاصی برای پیروان آن در نظام سیاسی-حقوقی مورد نظر آنان نمی باشد؛ بهائی و یهودی و مسیحی و سنی و بی دین همان حقوقی را خواهند داشت که شیعه مذهبان، و به همین خاطر و نیز بخاطر حقوق تضییق شده این هموطنان طی تاریخ و اخیراً تحت سیطره ج ا، دفاع از حقوق این هموطنان دگراندیش از وظایف مهم شهروندی همه ایرانیان، از جمله شیعه مذهبان، محسوب می شود. این هاست از جمله نکاتی که در ادبیات سیاسی اغلب جریان‌های سیاسی شیعه مذهب هنوز جای لازم نیافته است.

حقیقت این است که خواست جدائی دین و نهاد دین و دولت از یکدیگر هرچه بیشتر در جامعه ایران مطرح گشته و می رود که به خواستی همگانی بدل گردد. اغراق نیست اگر گفته شود جدائی این دین و نهاد، به پیش شرط هرگونه تحول دموکراتیکی در ایران امروز بدل گردیده است. این روند، روندی است ناگزیر، و چه بسا در مسیری پیچیده و بغرنج پیش خواهد رفت. برخورد فعالتر جریان‌های سیاسی و روشنفکری که از پیشینه مذهبی برخوردارند با این روند، از جمله نیازهای جامعه ما در رهائی از چنگال حکومت دینی و قدم گذاشتن در مسیر دموکراسی، آزادی، توسعه و پیشرفت پایدار است. به موازات این مسئله، باید به طرح امر مهم انتخابات آزاد پرداخت، شرایط برگزاری آنرا برطبق استانداردهای بین المللی برشمرد و نقش محوری آنرا در تحول دموکراتیک جوامع بازشناساند و نشان داد که مردم ایران هم حق دارند همچون همه جوامع پیشرفته در این

مسیر گام بردارند و آزادانه نظام مورد نظر خویش را انتخاب کنند. بجای بازی در میدان رژیم و مضحکه های قرون وسطائی آن، باید به فکر تهیه نقشه راه برای آینده و ترسیم مختصات نظام دموکراتیک جانشین برآمدو وسیع ترین گفت وگوها را در بین همه جریان ها و گرایش های سیاسی دموکرات و آزادیخواه جامعه، در شکلی علنی، برقرار ساخت. باید با فاصله گیری قطعی از نظام دینی حاکم و هر نوع نظام دینی و مسلکی دیگر، در مسیر اعتماد سازی در سطح اپوزیسیون و در سطح جامعه نسبت به آینده پس از جمهوری اسلامی گام برداشت. از این راه ها، و نه از طریق دنبله روی از اصلاح طلبان آویخته به درگاه ولایت مطلقه فقیه، است که می توان بنیان های نظری و سیاسی-حقوقی یک نظام دموکراتیک را از هم اکنون فراهم دید، پیرامون آن کارآگاهگرانه گسترده ای را در سطح جامعه و مردم سازمان داد و به سهم خویش از تکرار «چرخه استبداد-هرج و مرج-استبداد» در جامعه ایران ممانعت به عمل آورد. از این طریق است که می شود راه را برای استقرار نظامی بواقع جمهوری، دموکراتیک و برابر حقوق، که همه شهروندان فارغ از همه تفاوت ها و تمایزاتشان به زندگی صلح آمیز و فارغ از خوف و هراس در سرزمین مشترک زندگی می کنند، هموار ساخت و با تکیه بر منابع عظیم مادی و انسانی جامعه، به دست خود مردم و با مشارکت آنان، برشکاف ها و چند پارگی های اقتصادی و قومی-ملی و فرهنگی و مذهبی غلبه کرد.

جمعه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - ۱۰ مه ۲۰۱۳

شرط بندی روی اسب لنگ

تقی روزبه



بحرانی که جمهوری اسلامی با آن دست بگیریان است بحران موسمی و گذرانیست، بحرانی است ساختاری و چندوجهی و بهم گره خورده و انتشار یافته در سراسر کالبد نظام و در حال اشباع شدن. اختلال در چرخه بازتولید همه مولفه های اصلی اقتدار نظام یعنی پایگاه مردمی، انسجام و هم آهنگی ساختار حکومتی، شالوده های اقتصادی و مناسبات بین المللی همگی دستخوش بحران شدید و همزمانی هستند که حاکمیت را

درچنبره خود گرفته است و برون رفت از آن ها بسادگی مقدور نیست.

صحنه پیش "انتخاباتی" درچند پرده!

پرده اول: کاندیداهای حداکثری از ورود به صحنه انتخابات بازداشته می شوند

دوپینگ سیاسی و شرط بندی اصلاح طلبان روی اسب لنگ! بالأخره پس از مدت ها تلاش برای راه اندازی و داغ کردن کمپین دعوت از خاتمی برای کاندیدا شدن، و درحالی که در محافل اصلاح طلب ادعا می شد که امید به آمدن وی زیادتر شده است (ازجمله شکوری رادسخن گوی جبهه مشارکت که اعلام داشت امیدوارتر شده ام)، خاتمی پس از مدت ها استخاره و سبک و سنگین کردن اوضاع درسخنانی مبسوط اعلام داشت که نمی گذارند بیایم و اگر همه چیز بروفق مراد باشد و نظام هم موافق باشد، تازه پس از چهار سال به نقطه صفر می رسیم، در این شرایط حتی اگر خود پیغمبر هم بیاید نمی تواند کاری انجام بدهد! البته او در همان حال با اظهار این که در چهارچوب نظام ورهبری کار کردن از اصول کاری من است، تلاش ورزید که وفاداری خود را به نظام ورهبری و عمل در چهارچوب قانون اساسی ابراز داشته و با تأکید بر این که بدون همراهی رهبری کاری از پیش نخواهد رفت، آمدن خویش را به موافقت ضمنی رهبری و چراغ سبزاو مشروط کرده است و گرنه هزینه های آمدن بیش از فوایدش خواهد بود. (او برخلاف برخی از هواداران اصلاح طلب که بدنبال فشارمدنی هستند خواهان اهرم فشار از پائین نیست بلکه هم چون رفسنجانی خواهان باصطلاح چراغ سبز از بالاست) بدیهی است که احتمال همراهی خامنه ای در شرایط کنونی نزدیک به صفر است. خاتمی به عنوان کسی که تجربه ۸ سال ریاست جمهوری و اختیارات آن را در پشت سردارد، تجربه ای که او در گذشته از آن به عنوان تدارکات چی و هرنه روزیک بحران یاد کرده است، با این همه دشواری های آن دوره را قابل مقایسه با با اوضاع کنونی نمی داند. او می داند که اگر به احتمال نزدیک به صفر بتواند بسلامت از خون های نفس گیر و صعب العبور تشریفات کاندیداتوری و شمارش آراء صندوق ها هم بگذرد، تازه خون های اصلی و به مراتب نفس گیرتر دوران ریاست جمهوری یعنی کارشکنی های بقول خودش بخش مهمی از نظام در برابرش قد علم خواهد کرد که یا باید خود را تسلیم صد درصد مطامع و امیال و فرامین آن ها اعم از بیت رهبری و سپاه و باندهای هزارتوی اصول گرایان نماید و یا آن که در تقابل با بخش عمده ای از نظام قرارگیرد که آن هم با اصول و منش و شیوه کاری و رویکرد کلی اوسخت در تضاد است و از آن

گریزان. او برآن است که نتیجه چنین کشاکشی جزافزودن بردشواری ها و ناامیدی و تشدید سرکوب نیست. از جنبه دیگر همانطور که خود می گوید با مطالبات و انتظارات انباشته شده مردم روبرو است که خواهان بهبود یک شبه وضعیت هستند. گرچه دعوت کنندگان از وی می خواهند که با مایه گذاشتن از "آبرو و سرمایه" خود به آب و آتش زده و برای نجات نظام و کشور بشتابد و بقول سعدی "حرم درپیش است و حرامی درپس، اگر رفتی بردی و اگر رفتی مُردی"، اما بزعم وی رفتن در راهی که حرامی هست و حرمی نیست یعنی قراردادن خویش در معرض وزش طوفانی که نتیجه اش نه فقط در حکم انتحار سیاسی است بلکه هم چنین سبب فرسایش بیشتر نیرو و به باد رفتن آن چه هم موجود است می گردد؛ آشی که شانس خوردنش نزدیک به صفر است اما سوختگی دهان به صدا! گرچه فشار به او برای داو شدن در میدان مسابقه تک اسبه هم چنان ادامه دارد و او هنوز تصمیم رسمی خود را اعلام نداشته است اما اگر رویداد غیر مترقبه ای در فاصله اندکی که برای نام نویسی مانده رخ ندهد، موضع رسمی او چیزی جز رسمیت دادن به همین سخنان نخواهد بود. اگر چنین باشد قاعدتا اصلاح طلبانی که با تصور حضور حداکثری در انتخابات (با اتکاء به یک شاه مهره در شطرنج سیاسی) این روزها با امید دست یابی به یک دریا ماست به خواب می رفته اند، باید با شنیدن این سخنان خوابشان آشفته شده باشد و آن هائی هم که به معجزه عصای شکسته خاتمی برای فعال شدن بدنه رخوت زده اصلاح طلبان و ورود به حیات خلوت قدرت دخیل بسته بودند و آن بخشی هم که به سبزشدن مقاومت مدنی و زدودن رخوت موجود در کالبد جامعه در پی رد صلاحیت وی امید بسته بودند، قاعدتا باید فهمیده باشند که به اسبی لنگ در میدان مسابقه دل بسته بوده اند. از جانب دیگر با کم رنگ شدن حضور خاتمی، تمرکز جبهه اصلاح طلبان بر رفسنجانی به عنوان گزینه بعدی و واجد شرایط تأمین حضور حداکثری دوخته شده است و دیدار اخیر هیئت هم آهنگ کننده اصلاح طلبان به جز انتقال چنین پیامی از سوی آن ها به وی نبوده است. اما رفسنجانی نیز با همان دشواری ها و چالش هائی روبروست که از خاتمی جرئت زین کردن و به میدان تاختن را ربوده است. او با مشروط کردن ورودش به صحنه در صورت موافقت خامنه ای عملا توپ را بزمین وی انداخته است. اما به موازات آن ترجیح می دهد که در این بازی از مهره ها و کارت های درجه دو نزدیک به خود و کمتر حساسیت برانگیز، هم چون حسن روحانی استفاده کند. طرح ۲+۱ با جلوراندن مهره های درجه ۲ در صورت کنار رفتن ژنرال های سیاسی، و حمایت جبهه وسیع اصلاح طلبان از آن ها، طرحی است که در عین حال متضمن فرادستی مهره های نزدیک به رفسنجانی در این بازی شطرنج است. باین ترتیب بازی حداکثری یعنی گزینه شاه مهره ها و

مشارکت حداکثری، که اصلاح طلبان آن را بازی دوسربرد برای خود و دوسر باخت برای حریف می پنداشتند، بازی که اگر در صلاحیت شود حاکمیت زیر فشار قرار می گیرد و اگر تأیید صلاحیت شود شانس اول برنده انتخابات، عملاً به بن بست می رسد و زمینه برای به نمایش درآمدن پرده دوم نمایش صحنه انتخاباتی آماده می شود.

پرده دوم: شرایط برای ورود کاندیداهای حداقلی آماده می شود!

خاتمی در سخنان اخیرش علاوه بر نکات بالا که دال بر امتناع از پا به میدان گذاشتن است، دو نکته مهم دیگر را نیز اعلام داشته است: نخست آن که او شرکت در انتخابات بدون قید و شرط توسط اصلاح طلبان را مورد تأکید قرار داده است. و نکته دوم این اظهار نظر است که: بنظر من شخصیتی که کارآمد است اما حساسیت کمتری روی او هست بهتر می تواند کار کند. معنای این دو رویکرد آن است که اصلاح طلبان بجای حضور حداکثری و سودای دست یابی به پست ریاست جمهوری، با کاندیداهای حداقلی در انتخابات شرکت نمایند و سایرین هم از او حمایت نمایند. تاکتیک حضور حداقلی از جهاتی با حماسه سیاسی که خامنه ای بدنبال آن است، هم پوشانی دارد. چنین تاکتیکی هم چنین در راستای راهبردی است که در آن سیاست ورزی یعنی شرکت در انتخابات بهر قیمتی و تلاش برای تحمیل خود به حریف و در درون سیستم ماندن، و بالأخره به معنای نهادن مرهم بر زخم هائی است که توسط جنبش موسوم به سبز در مناسبات این طیف با سیستم ایجاد کرد و البته تدبیری برای دور زدن محترمانه نمادهای سبز در زندان و حامیان پروپاقرص آن ها. از سوی دیگر این همان سیاستی است که رفسنجانی نیز مدافع آن است و استفاده از اهرم حضور خود در صورتی که لازم باشد و مصلحت ایجاب کند، در اصل بخشی از تاکتیک فشار برای راه دادن به کاندیداهای حداقلی است با هدف به مرگ گرفتن تا حریف به تب راضی شود. حالا که بنظر می رسد خاتمی و رفسنجانی به میدان آمدنی نیستند، اصول گرایان با کشیدن نفس راحتی به فکر جلب آراء آن ها به سود خود افتاده اند. عسگر اولادی از پدروخوانده های اصول گرایان پیشاپیش ابتکار عمل را در این زمینه به دست گرفته است و با هنر یکی از کاندیداهای اصول گرایان موسوم به سنتی، اکنون با خیال آسوده به تعریف خاتمی پرداخته و او را فردی می داند که اهل فتنه نیست و به دستورات صریح رهبری همواره تمکین کرده است.

خطای عمده اصلاح طلبان

آن چه اصلاح طلبان را به وسوسه خرج کردن سرمایه ملی خود - ژنرالی

بدون عقبه لازم- به عبارت دیگر یک دوپینگ و زورافزائی سیاسی انداخته است در اساس بر روی یک توهم بنا شده است. چرا که سرمایه ادعائی موهوم بوده و به آن ها تعلق ندارد و درگوه خود چیزی جز رأی اعتراضی و منفی مردم به حاکمیت درحالی که منافذ دیگر مسدود بوده نبوده است که آن ها، آن را رأی به جمال والای خود پنداشته اند. چه در سال ۷۶ برای کنار زدن کاندید مورد تأیید رهبری و جناح حاکم و چه در سال ۸۸ برای مقابله با کاندید حاکمیت، که البته بجای باران رحمت سیلی ناخواسته جاری شد! در حقیقت مدتهاست که معنا و وجه اثباتی رأی منفی آشکار شده و به سبدرژیم ریخته نمی شود. این واقعیت در جریان "جنبش سبز" خود را در آکسیون های میلیونی و شعارهایی چون مرگ بر اصل ولایت فقیه و مرگ بر استبداد و نظایر آن نشان داده شد. مهار این اسب سرکش در کنترل اصلاح طلبان نیست، حتی اگر رأی های اعتراضی به سبب آن ها ریخته شده باشد. اصلاح طلبان متحیرند که چرا نظام و شخص ولی فقیه درحالی که با شدیدترین بحران های موجودیت خود مواجه هست، به آن ها که بقول خاتمی هم برنامه دارند و هم آدم اجراکننده اش را، و هم وجاهت ملی و اعتبار جهانی و درد نجات نظام هم دارند، کوچه نمی دهد و بجای استقبال از آن ها برای کنترل بحران و نجات نظام، چنگ و دندان نشان می دهند! و هرچه هم قسم و آیه هم می خورند و پیغام و پیغام به رهبر ارسال می کنند و به دیدارش می روند، نامهربانی ها هم چنان ادامه دارد! البته این تحیر می توانست وجود نداشته باشد، اگر آن ها به ماهیت آن "سرمایه و اعتبار ملی" منتسب به خود یعنی ماهیت رأی اعتراضی و پتانسیل ساختارشکن نهفته در آن، اندکی عنایت می کردند و آن را به حساب خود واریز نمی کردند. آنگاه معلوم می شد که آن ها دقیقاً چوب همان رأی اعتراضی و ماهیت ضد نظام آن را می خورند! چرا که کابوس پیشروی مردم از لابلای شکاف های درونی حاکمیت و دوش به دوش کردن اسلحه، یک لحظه ولی فقیه و سایر سرکردگان نظام را آرام نمی گذارد. این خطای محاسبه اصلاح طلبان البته از ناآگاهی و سوء تفاهم نیست، بلکه یک "خطای" عمده است و مربوط به بیزینس بازار سیاست برای حضور در هرم قدرت از و نجات نظام از خطراتی است که تهدیدش می کند. آن ها علیرغم بی مهری حاکمیت خود را در چهارچوب نظام حاکم تعریف می کنند و در بیرون از آن مکانی درخور برای خود متصور نیستند. از همین رو آن ها نیاز دارند که شوخی خامنه ای پیرامون حماسه سیاسی را جدی بگیرند. حماسه ای که معنایش درسرخان اخیرا و تعریف روشن تری یافته و ناظر بر بسیج حداکثری برای گزینش رئیس جمهوری است با مشخصاتی که او بر شمرده است. گاهی بجای نام بردن سراسر است از موجودی مفروض می توان به توضیح دقیق مشخصات آن پرداخت. مثلاً در مورد اسب

می توان گفت صاحب دم و یال و زین و دهنه و سم و چهارتا پا و یک مهاردهنه و نظایرآن، دراین صورت کسی دراین که این موجود باید اسب باشد تردیدی به خود راه نمی دهد و این حسن را هم دارد که مخاطب ممکن است فکرکند که گویا خودش به کشف آن نائل شده است! حال با شمردن مشخصات رئیس جمهور مورد نظر-حاوی نقاط قوت احمدی نژاد منهای نقاط ضعفش (ازجمله نافرمانی و بی تدبیری اش) - رئیس جمهوری که جهادی عمل کندمی توان به آسانی باصطلاح پرتغال و پرتقال فروش را پیداکرد. این مشخصات نشان می دهد که اصلاح طلبان و رفسنجانی اشتباها بوی کباب شنیده اند. درحالی که جناح حاکم و رهبرمطلقه با کسی شوخی ندارد و بدون هیچ گونه تعارفی دستوربستن سایت کمپین دعوت از خاتمی را داد، این آن هستند که شوخی خامنه ای درخلق حماسه را جدی گرفته اند!

کسانی که شوخی سیزده خامنه ای را جدی گرفته اند و در فکر دوپینگ با سرمایه های نداشته خود هستند، اگر در گذشته با سیمای تراژیک وارد صحنه سیاسی می شدند، به حوزه ای که فضای مانور نداشتند، اکنون بدون حتی آن فضای اجتماعی محدود و نداشتن حتی حق مسافرت به خارج و فیلترینگ سایت شخصی، ناگزیر هستند که با چهره کمیک وارد صحنه شوند و اگر از هفت خوان پهن شده هم عبور کردند، لاجرم به ابزاری رام تر و یا بی خاصیت تراز گذشته در دست مستبد اعظم تبدیل شوند. آن ها باید بدانند از جمله دستور کارهای نظام در دوره پس از "انتخابات"، حذف انتخاب مستقیم ریاست جمهوری (برای حل معضل هوا برداشتن رئیس جمهور های منتخب) و تعیین جانشین ولی فقیه است. بدیهی است که در چنین شرایطی خامنه ای به یک رئیس جمهور اصلاح طلب نیازی ندارد. آن ها باید بدانند که هیچ فرماندهی در میانه جنگ اسب خود را زین نمی کند. برعکس او محکم قاچ زین را می چسبد و می داند که با تغییر زین چه بسا نه از اسب نشانی ماند و نه از اسب سوار!

پرده سوم: ورود سرداران به صحنه نمایش!

نمایش انتخاباتی برخلاف نمایشات معمولی، بطور همزمان در چندین صحنه انجام می شود و در تناسب با شمارش معکوس برای شروع انتخاباتی که خامنه ای اظهار داشته یک روز هم نباید به عقب بیافتد، ورود حماسه سازان واقعی یعنی سرداران محسوس تر و افزون ترمی شود. چنانکه سرلشکر حسن فیروزآبادی رئیس ستاد مشترک نیروهای نظامی که ظاهرا افتخارشنیدن در ددل رهبری را در تیول خود دارد، بطور کتبی (صدور بیانیه) و شفاهی نسبت به تشویش اذهان و تخطی از گفتمان نظام توسط رئیس جمهور هشدار می دهد. سرلشکر محمد جعفری رئیس سپاه

پاسداران نیز با سخن گفتن از وخامت اوضاع سیاسی و بحران بی سابقه ای که نظام گرفتارش شده، به مشخصات رئیس جمهوری که در این شرایط مورد نیاز است می پردازد و هردوی این ها از نقش سپاه و مداخله فعال سپاه در ایجاد حماسه سخن به میان می آورند. سایر فرماندهان ریز و درشت سپاه و نمایندگان رهبری در نهادهای نظامی و بسیج هم وارد صحنه می شوند و از مجموعه اظهارنظرهای آن ها معلوم است که دو وظیفه مهندسی انتخابات و کمک به خلق حماسه، و رصد کردن هر نوع خطر و فتنه و مقابله با آن ها برعهده سپاه است. این وظیفه سپاه در دعوت اخیر وزارت اطلاعات از مدیران مطبوعاتی نیز صراحتاً مطرح شده است که در آن سپا را برگزارکننده انتخابات دانسته و از هرگونه انتقادی آن ها را منع کرده است. نماینده رهبری در بسیج نیز هرگونه کوتاهی و بی تفاوتی بسیجیان در خلق حماسه را خیانت می نامد (بسیج و خیانت؟ مگردرمیان بسیجیان چه می گذرد که ناچار می شوند با بکارگیری کلماتی چون خیانت آنها را بسیج کنند!).

با نزدیک تر شدن به زمان انتخابات، سناریوهای تنظیم شده در اتاق مهندسی جهت کنترل انتخابات نیز وارد مراحل جدی تری می شود. سناریوئی که برطبق آن قرار است از دل صندوق ها نهایتاً رئیس جمهور واجد مشخصات مورد نظر رهبری بیرون کشیده شود. در مورد شرایط مشخص این دوره از انتخابات باید توجه داشت که اولاً تقلب گسترده بسود یک کاندید هم چون دوره قبلی، با توجه به پی آمدهای تقلب گسترده در تجربه قبلی، و با توجه به مشکلاتی که اکنون بین دولت (برگزارکننده انتخابات) و سایر نهادها به وجود آمده است، و نیز بخاطر دایره تنگ شرکت کنندگان که همه خودی و سرسپرده هستند، طبیعتاً تقلب بسود یک طرف و یک باند اصول گرا (ونه تقل در اشکال دیگر برای افزایش آراء کلی و یا تقلب در مورد دیگرگرایش ها اگر رأی بالا بیاورند و...)، موجب دامن زدن به منازعات درونی ساختار قدرت می شود، بنظر می رسد مبادرت به تقلب گسترده در صندوق آراء نسبت به دور قبلی با دشواری های بیشتری همراه باشد. بهمین دلیل در این دوره تمرکز اصلی در مهندسی انتخابات به مرحله پیش از "انتخابات" و بیش از همه تنگ تر کردن دایره گزینش شورای نگهبان منتقل شده است. برای صرف نظر کردن کسانی چون خاتمی و رفسنجانی برای کم کردن هزینه رد صلاحیت ها، پروژه وارد کردن فشار از همه نوعش برای اجتناب از نام نویسی و منصرف کردن آن ها بکار گرفته می شود. برای گرم کردن تنور انتخابات و پنهان کردن واقعیت تک گرایی بودن انتخابات و کاندیداها، از تاکتیک تعدد کاندیداها و جنگ زرگری بین آن ها استفاده می کنند (مدتی پیش جبهه پایداری اعلام داشت که اگر اصلاح

طلبان حضورداشته باشند از رقابت با دیگر اصول گرایان صرفنظرخواهد کرد ولی اگر اصلاح طلبان نباشند رقابت خواهندکرد. آنها سرانجام باوقوف به تصمیمات پشت پرده شق دوم را انتخاب کردند). البته درکنار این صحنه اصلی نمایش، یک صحنه حاشیه ای هم با حضورمحدودی از مهره های دست دوم و کم نفوذ گرایش های دیگراعم از دولتی و یا نزدیک به رفسنجانی و اصلاح طلبان هم درجریان است برای داغ کردن معرکه و برای مصرف جهانی که هم چون کبریت بی خطر برای آن ها عمل می کند، به عنوان مثال اسحاق جهانگیری یکی از این نوع کاندیدهاست که به اصلاح طلبان و کارگزاران نزدیک هست و در دیدار با خامنه ای هم حضورداشت. او خواهان انتقاد اصلاح طلبان از خطاهای گذشته خود دربرابر نظام شده است! بی تردید ترجیح اصلی بارگاه ولایت و سپاه، گزینش کاندیدائی کاملا سرسپرده از زمره عناصر گرد آمده در ۱+۲ است. با توجه به ابعاد بحران اقتصادی و سیاسی، و تجربه منفی احمدی نژاد، هدف این دوره گزین یک رئیس جمهور باصطلاح کارآمد، درعین حال مطیع و کم حاشیه است که بتواند با تشکیل یک کابینه ائتلافی از طیف گرایش های اصول گرا (امری که احمدی نژاد با برکنارکردن آن ها از کابینه خود موجب تشدید شکاف ها شد) آن ها را به نحوی راضی کند. هم چنین رئیس جمهور جدید باید قادر به استفاده از نیروهای متخصص و بهره گیری گسترده از اهرم دیپلماسی برای کاستن از فشارهای جهانی باشد. وقتی کسانی چون قالی باف به خود جرئت می دهند که از برخورد احمدی نژاد با هالوکاست انتقاد کنند و یا فردی چون ولایتی مشاورویژه رهبری دراموربین المللی به سیاست خارجی دوره احمدی نژاد انتقاد می کند که موجب تشدید دشمنی و فشار به رژیم شده است و بزعم وی می شد هم انرژی هسته ای داشت و هم قطعنامه تحریم نداشت و درهمان حال می گوید اگرمناسبات خود را با جهان بهبود بخشیم همه این کشورها برای معامله و نزدیکی با جمهوری اسلامی به صف خواهند ایستاد، معلوم است که سیاست رهبری برای مقابله با بحران و باصطلاح حماسه اقتصادی کجا را هدف گرفته است.

راهبرد اصلی اتاق فکر و مهندسی انتخابات، ازسویی برسركوب داخلی استواراست و ازسوی دیگر بر معامله و سازش با غرب (از باصطلاح موضع محکم). البته از آن سو قدرت های بزرگ نیز با وقوف به این چالش ها درانتظار نتیجه "انتخابات" هستند و فرض براین است که تا آن موقع پیشرفتی درمذاکرات بدست نخواهد آمد. بی تردید آن چه گفته شد نقشه و سناریوهای بیت رهبری و باندهای فرادست است، اما پرسش این است که آیا همه چیز آن گونه که اتاق فکر و مهندسی می پندارد و دیکته می کند پیش خواهد رفت؟ آیا این سناریو خواهد توانست تنش روبه

افزایش و خطرناک درون حکومت را مهارکنند؟ آیا خواهد توانست از شدت و ابعاد فزاینده و خطرناک چالش های بین المللی رژیم بکاهد و عاملی باشد برای کنترل بحران و ایجاد "حماسه اقتصادی"؟ آیا خواهد توانست تأمین کننده فصل الخطابی زیرسؤال رفته ولی فقیه باشد؟ و بالأخره خواهد توانست با ایجاد بهبود در معیشت و زندگی مردم سوپاپ اطمینانی برای اجتناب از انفجار اجتماعی فراهم سازد؟ آیا حتی خواهد توانست رقبائی چون خاتمی و رفسنجانی را با توجه به اقبال نظرسنجی ها به آنها در مقایسه با دیگران از ورود به میدان بازدارد؟ نقدا هردوی آنها توپ را به زمین رهبری انداخته اند و آمدن خود را به موافقت و چراغ سبزاو موکول کرده اند. و این مسأله خامنه ای را در موقعیت سختی قرار داده است. اگر او نتواند آنها را به کنار کشیدن از نام نویسی از طریق مذاکرات غیر رسمی نماید آنگاه بحران رد صلاحیت آنها توسط شورای نگهبان می تواند به یک بحران و مسأله جدی تبدیل شود (فراموش نکنیم که جنتی در نماز جمعه رفسنجانی را گردن گلفت نامیده و وزیر اطلاعات او شریک فتنه).

پرده چهارم پروژه مهار احمدی نژاد:

اقدامات و واکنش های احمدی نژاد و نظر کرده اش مشایب بقول حداد عادل- از نظر کرده های خامنه ای- آن ها را دیوانه کرده است. از لابلای برخی موضع گیری های باصطلاح خواص معلوم می شود که اتاق مهندسی انتخابات پروژه ای بی اثر کردن و مهار احمدی نژاد در روزهای نزدیک به انتخابات نیز تدارک دیده شده است. هدف این پروژه با احتمال زیاد کنترل صندوق ها و برگزاری انتخابات تحت نظارت برگزیدگان بیت ولایت، در صورتی که احمدی نژاد در پی خشم رد صلاحیت مشائی و یا دیگر کاندیداهای مورد نظرش تن به نظارت باندهای رقیب و فرادست به صندوق ها ندهد و یا از برگزاری انتخابات طفره برود. هم چنین مقابله با آن چه احمدی نژاد آن را افشاء پرونده های اقتصادی و سیاسی نامیده است.

وقتی سرداران و کارگردانان اتاق مهندسی رهبری از فتنه دوم و خطرناک تر از فتنه اول و این که این فتنه قبل از انتخابات خواهد بود سخن به میان می آورند به خطر کارشکنی احمدی نژاد در کنترل صندوق ها و یا به ایجاد فضای التهاب از طریق افشاگری آن هزاران سندی که مدعی است در اختیار دارد و برای تحمیل کاندیدهای مورد نظر خود به شورای نگهبان، اشاره دارند. احمدی نژاد اکنون به موی دماغ رژیم تبدیل شده است و خامنه ای از کلمه فعلا تذکر و هشدار می دهد استفاده کرده است و این که انتخابات یک روز هم به تأخیر نخواهد

افتاد. دیگررقبا و سرداران نیز مداوم به وی هشدار می دهند و می گویند گردن کلفت تراز تو نتوانست از برگزاری انتخابات طفره برود. و البته چنین مشاجرات و هشدارهایی با نزدیک تر شدن به زمان برگزاری انتخابات و شروع شمارش معکوس برای اسم نویسی چه بسا بیشتر هم بشود. کیهان در هشدار به احمدی نژاد، تابلوی " آهسته بران ، پایان اتوبان نزدیک است" را گوشزد کرده است. اصرار عجیب احمدی نژاد از بروی صحنه در آوردن مشاعی در جریان هرسفر وهمایشی با توجه ردصلاحیت تقریبا حتمی وی توسط شورای نگهبان، ورجزخوانی های هردوی آنها، این سؤال را مطرح کرده است که هدف و نقشه احمدی نژاد چیست و دراین رابطه تعبیروتفسیرهای گوناگونی مطرح می شود. به گمان من بعید است که احمدی نژاد این توهم را داشته باشد که باین ترتیب قادر به تحمیل کاندید نظرکرده خود به شورای نگهبان خواهد بود. مگرهمانطورکه مشائی گفته است امام زمان وارد صحنه شود و شورای نگهبان را وادار به تأیید صلاحیت او بکند!. ازسوی دیگربعید است که او باتوجه زور سنبه حریفان بخواهد علم طغیان برافرازد. و بنابراین طرح پوتین و مدودف درکوتاه مدت و برای شرایط کنونی یک تصورواقعی نیست. آن چه احمدی نژاد دنبال می کند، آن است که مثل رئیس جمهورهای سابق و چه بسا پرمدعا تر ازآن ها با بهره گیری از رانت ریاست جمهوری و سید باصطلاح ۲۴ میلیونی خود درواپسین ماه های اقتدارش درصدد ایجاد دم ودستگاهی برای خود است تا بتواند با اتکاء به آنها در بازارسیاست و پرکشاکش ایران حضور داشته و ازمنافع خود دفاع نماید. و از آنجا که نهادهای حامی اش به او پشت کرده اند او به ایجاد چنین دم و دستگاهی نیازبیشتری دارد و دراین مسیر سعی می کند که ازنفرت موجود علیه اصول گرایان و روحانیت بهره برداری کند. علاوه براین او برای پوشاندن کارنامه ورشکسته خود به فراافکنی و دادن شعارها و سروصدا بپاکردن پرداخته است تا ناکامی های خود را به پای سنگ اندازی رقبا که آن ها نیز متقابلا به گردن او می اندازد، بیا فکند.

اختلال در بازتولید اقتدار رژیم

بحرانی که جمهوری اسلامی با آن دست بگیربان است بحران موسمی و گذرانیست، بحرانی است ساختاری و چندوجهی وبهم گره خورده و انتشاریافته درسراسرکالبد نظام و درحال اشباع شدن. اختلال در چرخه بازتولید همه مولفه های اصلی اقتدار نظام یعنی پایگاه مردمی، انسجام و هم آهنگی ساختار حکومتی، شالوده های اقتصادی و مناسبات بین المللی همگی دستخوش بحران شدید و همزمانی هستند که حاکمیت را

درچنبره خود گرفته است و برون رفت از آن ها بسادگی مقدور نیست. از همین رو برگزاری مهندسی شده انتخابات گرچه ممکن است بتواند چند مدتی فرود آوار بحران را به تأخیر بیاورد، اما بی تردید رژیم را از مواجهه با بحران پس از "انتخابات" وازمنازعات بی پایان درونی و بحران های هولناک اقتصادی و اجتماعی و بین المللی گریزی نیست. رژیمی که نتواند از چهره های موجه و با نفوذ و دارای توان مدیریت بهتر برای مقابله با چنین بحران بی سابقه ای استفاده کند، باچنان وخامتی که بقول خاتمی اگر خود پیغمبر هم بیاید هیچ کاری نمی تواند بکند، چگونه خواهد توانست توسط باندهای واپسگرا و با پایگاه اجتماعی نزار در برابر فشارهای سنگین داخلی و خارجی از پس آن برآید؟ به صرف دادن شعارحماسه اقتصادی و سیاسی، و با نداشتن تحمل کسانی که آستین خود را برای نجات نظام بالازده اند و اعلام آمادگی کرده اند، چگونه می توان به جنگ دشواری های عظیم پساانتخاباتی رفت؟ حاصل و خروجی چنین "انتخاباتی" قرارگرفتن یک رژیم ضعیف تر و نزارتر در برابرغول بحرانی به مراتب نیرومند تر است. رژیم با اصلاح طلبان و یا بدون آن ها برای دوام و نجات خود در برابر انتخاب ها و گزین سیاست های تازه ای قرارگرفته است. عمق و دامنه بحران دیگر باین سادگی ها اجازه توسل به سیاست از این ستون به آن ستون فرج است را نمی دهد. راه آسانی -مگر خوردن جام زهر و تغییرسیاست های تاکنونی بویژه درعرصه سیاسی، برای خروج حتی نسبی از چنبره بحران چند وجهی برای رژیم متصور نیست، و لو آن که کسانی چون قالی باف و یا ولایتی را بجای احمدی نژاد به نشانند.

۱۸-۰۲-۱۳۹۲ / ۲۰۱۳-۰۵-۰۰

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com>

taghi_roozbeh@yahoo.com